

آنچه بحران های خاورمیانه و مناطق دیگر درباره نظم جهانی آشکار می‌کند

عصر بی‌توجهی قدرتهای بزرگ

سجاد عزلازده مترجم

مایکل کیمز(استاد تاریخ در دانشگاه کاتولیک آمریکا) و هانا نوت (پژوهشگر مرکز مطالعات راهبردی و بین‌المللی آمریکا) در مقاله‌ای با عنوان «عصر بی‌توجهی قدرت‌های بزرگ، به بررسی خلأ ناشی از کنشگری قدرت‌های بزرگ در عرصه جهانی پرداخته و با تأکید بر اینکه هیچ کدام از قدرت‌هایی مانند اروپا و آمریکا قابلیت حل بحران‌های جهانی را ندارند، خاورمیانه و مشخصاً آسیا خیر نیروهای مقاومت با رژیم صهیونیستی امرنادی عصر جدیدی می‌داند که در آن با بی‌توجهی قدرت‌های بزرگ روبرو هستیم.

قدرت‌های بزرگ امروزی – چین، اروپا، روسیه و ایالات متحده – بدون شک در درگیری بین اسرائیل و حماس نقش آفرینی خواهند کرد. البته درباره توانایی قدرت‌های مذکور برای حل یا مهار این درگیری تردیدهای بسیاری وجود دارد. این فرض که رقابت قدرت‌های بزرگ سبب تعریف ژئوپلیتیک می‌شود، پس از پایان جنگ سرد در هاله‌ای از ابهام قرار گرفت، اما امروزه دوباره رایج شده است.
بالیین حال، مفروضات نگفته دوران جنگ سرد همچنان بر بسیاری از ادعاهای معاصر موجود درباره ماهیت این رقابت سایه انداخته است. تحلیلگران بر این باور هستند که قدرت‌های بزرگ منابع عظیم خود را برای شکل دادن به نظم بین‌المللی به کار خواهند گرفت. اقدامات آنها سبب شکل‌گیری مسائل جهانی خواهد شد. این قدرت‌ها با استفاده از توان مالی و نظامی خود در عرصه جنگ‌های نیابتی، به شدت بر روی یکدیگر متمرکز خواهند شد. اقدامات یک قدرت سبب واکنشی قدرت دیگر به همان اندازه خواهد شد.

برای همه چهار قدرت بزرگ ذکرشده، این احساس که رقابت قدرت‌های بزرگ به آنها جهت می‌دهد، به اصلی بنیادین تبدیل شده و سبب همگرایی تلاش‌های نظامی، اقتصادی، فناوری و دیپلماتیک گشته است. مثلاً جنگ روسیه علیه اوکراین را می‌توان به راحتی به عنوان یک نمونه سنتی از رقابت قدرت‌های بزرگ تفسیر کرد. به گفته پوتین، تهاجم او اقدامی بی‌سابقه و فراتر از هر چیزی در اروپا به شمار می‌رود. هم روسیه و هم کشورهای غربی در حال کوبیدن بر طبل حمایت جهانی از چیزی هستند که آن را مبارزه وجودی بین ارزش‌ها و نوع رژیم می‌دانند. جنگ اوکراین تنش‌های موجود بین روسیه، اروپا و ایالات متحده را تعمیق نموده است. به علاوه، این رخداد، مانند بحران برلین در سال‌های اولیه جنگ سرد، اثرات بیرونی نیز داشته و موج‌هایی از مهاجران جدید را ایجاد کرده و تورم را نیز افزایش داده است. اما در ورای چهارچوب رقابت قدرت‌های بزرگ، تحولات جدید ظرفیتی نیز وجود دارد. قدرت‌های بزرگ در یک دوگانه ادر مقابل یکدیگر قرار ندارند. ایالات متحده و اروپا از طریق اتحادهای رسمی با یکدیگر مرتبط هستند؛ روسیه و چین نیز شراکتی سست با یکدیگر دارند اما اشکال جدید رقابت نظامی، اقتصادی و فناورانه، مانند پرداخت یارانه از سوی ایالات متحده در حوزه فناوری سبز، اروپا و واشنگتن را در برابر یکدیگر قرار داده است؛ به علاوه، وابستگی اقتصادی متقابل و عمیق ایالات متحده و چین نیز آنان را به دشمنانی غیر قطع با یکدیگر تبدیل نموده است. سیاست داخلی مسموم نیز مانع جاه‌طلبی‌های بین‌المللی قدرت‌های بزرگ می‌شود.

بی‌توجهی قدرت‌های بزرگ ممکن است در ظاهر یک نعمت به نظر برسد زیرا رقابت گذشته بین ایالات متحده و اتحاد جماهیر شوروی در طول جنگ سرد، جنگ‌های نیابتی متعددی را به وجود آورد که هر کدام به نوبه و شیوه خود ویرانگر بودند؛ اما حقیقت این است که این بی‌توجهی در حال تبدیل به یک نفرین جمعی است. خلأ قدرت در حال افزایش است. درگیری‌های قدیمی در آفریقا، بالکان، خاورمیانه و قفقاز جنوبی که برخی از آنها پیش‌تر خفته بودند، دوباره در حال تبدیل شدن به بحران‌های جدید هستند. قدرت‌های میانی و بازبرگان محلی با جسارت بیش‌ازپیش به نقش آفرینی می‌پردازند و در بسیاری از اوقات نیز، قدرت‌های بزرگ تنها به نظاره آنان می‌نشینند. نگاه بسیاری از طرف‌های متأثر از جنگ اسرائیل و سیاسی و در ماه‌های آینده به قدرت‌های بزرگ خواهد بود اما آنها به احتمال زیاد به این نتیجه خواهند رسید که چهار قدرت مذکور برای حل این بحران کافی نیستند. روسیه برای دریافت کمک‌های نظامی به ایران وابسته است. ایالات متحده احتمالاً حمایت قابل‌توجهی از اسرائیل خواهد کرد، اما برای آوردن فلسطینی‌ها به پشت میز مذاکره با مشکل مواجه خواهد شد. چین نیز ممکن است سخاوتمندانه درباره صلح به ایراد سخن بپردازد، اما سعی

بر اجتناب از هرگونه دخالت مستقیم اجتناب کند و اروپا تا حد زیادی خود را بدون اهرم فشار خواهد دید. اگر این سناریوی محتمل محقق شود، ریزنمونه‌ای از نظم بین‌المللی در قرن ۲۱ ایجاد خواهد شد.

سردرگم

هریک از قدرت‌های بزرگ کنونی برای نیل به پاداش‌های مختلف ژئوپلیتیکی با هم رقابت می‌کنند. بالیین وجود، زمانی که آنها را در کنار هم قرار می‌دهیم و آنگاه به ایشان نگر می‌افکنیم. تلاش‌شان برای کنشگری موثر آنها را به طرز عجیبی مشابه یکدیگر می‌کند. مثلاً روسیه را در نظر بگیرید؛ در ماه سپتامبر، آذربایجان حمله نظامی خود به ناگرو-نو، قره باغ را آغاز کرد؛ منطقه مورد مناقشه ۱۷۰۰ مایل مربعی که از دیرباز عمده ساکنین آن ارمنی بوده‌اند. روسیه هم از پیش‌تر مهم‌ترین واسطه دیپلماتیک و نظامی خارجی در این منطقه بوده است. مسکو به شدت بر نتیجه هر دو جنگ درگرفته بر سر این منطقه پس از فروپاشی شوروی مؤثر بوده و میانجیگری برای نیل به آتش‌بس بین ارمنستان و آذربایجان در سال‌های ۱۹۹۴ و ۲۰۰۰ را نیز بر عهده داشته است. پس از نبرد سال ۲۰۲۰، هم روسیه حدود ۲۰۰۰ نیروی حافظ صلح خود را به قره‌باغ کوهستانی اعزام کرد. اگر روسیه در فوریه ۲۰۲۲ به اوکراین حمله نمی‌کرد، شاید بهتر می‌توانست از متحد خود، ارمنستان، در این درگیری شدید حمایت کند اما در اوکراین، روسیه خود را با یک جنگ غیرقابل پیروزی درگیر کرده است. از بهار ۲۰۲۲، مسکو نتوانسته است مساحت قابل‌توجهی از خاک اوکراین را به تصرف خود درآورد و در پاییز همان سال نیز خارکف و خرسون را نیز از دست داد. جنگ اوکراین به قدری نیروی انسانی و تجهیزات روسیه را مصرف کرده است که مسکو برای بازسازی ارتش خود به سال‌ها زمان نیاز دارد. ماجراجویی ناخوشایند روسیه همچنین پرده از شهرت نظامی این کشور که پیش‌تر مهیب بود کنار زده و روشن ساخته که ارتش روسیه از نظر راهبردی و تاکتیکی متوسطه است. در آینده هم دست‌های امنیتی خود را تقریباً غیرممکنی در دست دارد، زیرا ابزار و بودجه‌ای که مسکو برای جاه‌طلبی‌های تاریک خود در اوکراین در نظر گرفته، به شدت رو به قلت گذاشته است.

در نتیجه ناامیدی‌های حاصل شده برای روسیه در اوکراین، کنشگری این کشور در قره‌باغ کوهستانی در سال گذشته به‌طور فزاینده‌ای متغزل شد. در دسامبر ۲۰۲۲، آذربایجان با توجه به شکندگی روسیه، خطوط قرمز دیرینه ارمنستان را با مسدود کردن کریدور لاپچین، تنها جاده‌ای که ارمنستان را به قره‌باغ کوهستانی متصل می‌کند، مورد آزمون قرار داد. پس از اینکه نیروهای حافظ صلح روسیه نتوانستند این مسیر را بازگشایی نمایند، آذربایجان و متحد اصلی آن، ترکیه، به درستی متوجه برهنه بودن پادشاه شدند. حمله سپتامبر منجر به مهاجرت دسته‌جمعی ارمنه از این منطقه شد. بعداً هم روسیه بی‌رحمانه اظهار داشت که مصیبت‌های ارمنستان توسط خود ایروان به این کشور تحمیل شده و بهایی است که این کشور باید برای انحراف خود به سمت غرب بپردازد.

قدرت نرم، پتانسیل نرم

اروپا مدت‌هاست به دنبال استفاده از قدرت نرم قابل توجه خود برای اعمال ارزش‌هایش – حاکمیت قانون و تأمل دقیق – در بحران‌های جهانی بوده و از زمان بهار عربی و سقوط سوریه به ورطه فاجعه، در تلاش است تا براساس دیدگاه خود عمل کند. اما حقیقت آن است که اروپا یک قدرت بزرگ نامتقارن است و قدرت نظامی اروپا با قدرت اقتصادی آن مطابقت ندارد. از آنجا که نیروهای مسلح این قاره در تعدادی از نهاد‌های مختلف پراکنده شده‌اند – کشورهای مستقل و ناتو – اروپا نمی‌تواند قدرت نظامی خود را با سرعتی برابر با روسیه یا ایالات متحده نشان دهد. در مجموع اتحادیه اروپا و بریتانیا دارای منابع اقتصادی و نظامی گسترده‌ای هستند. اروپایی‌ها که برای دهه‌ها از ثبات برخوردار بوده‌اند و انتظار داشتند صلح در این قاره برای همیشه ادامه یابد، از تجاوز چین روسیه به اوکراین شوکه شدند. جنگ به این قاره بازگشته بود و اروپا باید از خود به لحاظ نظامی محافظت می‌کرد. اروپا که مشتاق پایان دادن به این جنگ، البته با شرایطی به نفع خود است، به سرا ب‌نگه‌داشتن تلاش‌های جنگی اوکراین کمک کرده اما در عین حال این کشور را در حالت بلاکنلیتی نیز نگه داشته است. این قاره اغلب در حوزه تقویت دفاعی اوکراین از ایالات متحده عقب‌مانده و جنگ

نقاط ضعف آن را، به عنوان یک نیروی فعال در صحنه بین‌المللی نیز روشن کرده است. بسیاری از دولت–ملت‌های عضو اتحادیه اروپا در منابع و اولویت‌های راهبردی خود همسو نیستند. آنها کاپوس‌های متفاوتی دارند؛ مثلاً ایتالیا نگران مهاجرت است؛ لهستان بیم تجاوز روسیه را دارد و پرتغال نگران اقتصاد خود است. ساختار سیاسی اروپا سر سازگاری با یک سیاست خارجی فعال ندارد. در مواجهه با تهاجم آذربایجان و فرار دسته جمعی ارمنه از قره‌باغ کوهستانی، تنش مجدد بین کرزوو و صربستان و جنگ داخلی در سودان، اروپا، نه یک واسطه موثر که تنها یک نگاره‌نگار بوده است. در آفریقا، کشورهای پسا استعماری غارت‌های گذشته خود از سوی اروپا را فراموش نکرده‌اند و طی کودتا‌های متوالی در ساحل، بزرگینافاسو، مالی و نیجر نیروهای نظامی اروپایی و حتی برخی از سفراى آنها را اخراج کرده‌اند. اتحادیه اروپا هم هیچ واکنش واقعی از خود نشان نداده است.

آتش‌سوزی در خانه

در این میان ایالات متحده می‌تواند بازیگر تعیین‌کننده‌تری باشد. دونالد ترامپ چهارسال سبب ایجاد سردرگمی در سیاست خارجی ایالات متحده شد اما واشنگتن همچنان قدرت بزرگ و برجسته جهان به شمار می‌رود. دارای‌های راهبردی ترکیبی آن، از اقتصاد گرفته تا نهاد‌های اطلاعاتی و ارتش بی‌نظیر است. آمریکا در خاورمیانه با اروپا غیبت دیپلماتیک ندارد و جنگ اسرائیل با حماس احتمالاً واشنگتن را به این منطقه آشفته باز خواهد گرداند.

دولت جو بایدن تمرکز بر نقش بین‌المللی ایالات متحده– آن هم نه فقط در اروپا– را بازگردانده است. واشنگتن برای رقابت با ابتکار کرمنبد – جاده چین، در اجلاس اخیر گروه ۲۰ در ده‌لی نو از طرحی برای سرمایه‌گذاری در یک کریدور اقتصادی جدید رونمایی کرد که ارتباطات حمل‌ونقل و تجاری بین اتحادیه اروپا، هند و خاورمیانه را تقویت می‌کند. این کشور همچنین از شرکت‌های خود را در منطقه هند– آرام تقویت کرده، به علاوه نیم پادان تلاش‌های قابل‌توجهی را همراه فعالیت‌های جدید اسرائیل برای عادی سازی روابط با کشورهای عربی همسایه، به ویژه عربستان سعودی کرده است، همچنین شاهد وقوع پیشرفت‌هایی در زمینه تغییرات آب‌وهوایی با کمک واشنگتن هستیم. باین وجود سیاست خارجی ایالات متحده از اختلاف بین نیت و توانایی رنج می‌برد. جنگ در اوکراین بخش زیادی از توجه دولت بایدن را به خود معطوف کرده و سبب ایجاد محدودیت برای تأمین تسلیحات و مهمات شده است؛ امری که ممکن است اکنون اسرائیل یا آینده ناپایان را تحت تأثیر قرار دهد. واشنگتن هیچ خط قرمز معتبری برای باکو در قره‌باغ کوهستانی ترسیم نکرد و توجهش به جنگ‌ها و بحران‌های درحال وقوع در غرب آفریقا نیز در بهترین حالت منقطع بوده است. بایدن مانند بنیامین نتانیاهو، نخست‌وزیر اسرائیل در حمله اخیر حماس کاملاً غافلگیر شد. دلیل اینکه ایالات متحده به عنوان یک قدرت بزرگ در حال تزلزل است، برخلاف ادعای برخی از صدا‌های عوام‌فریبانه در کنگره جنگ اوکراین نیست، بلکه سیاست داخلی این کشور می‌باشد. قطبی شدن سیاسی و انفکاک فزاینده بین قوه مجریه و مقننه دولت، انتقال سیاست خارجی بین دولت‌های مختلف را ناگهانی و ناسازگار کرده است. به دلیل مقاومت کنگره، بسیاری از مناصب دیپلماتیک ارشد ایالات متحده در حال حاضر بدون متصدی هستند. ایالات متحده که بر اثر تفرقه تمرکز خود را از دست داده است، تصور وجود تلون را در خود به کشورهای دیگر القا می‌کند؛ ویژگی که مانع کنشگری قاطعانه آن می‌شود.

یک نیروی غیرمستول

چین گیج‌کننده‌ترین قدرت بزرگ معاصر است. در قرن نهم گذشته، این کشور از جنگ‌های پر هزینه خودداری کرده و این احتیاط را به خرچ داده است؛ ویژگی‌ای که یکن آن را نشانه هویت ملی خود می‌داند. این اجتناب از جنگ، اعتبار چین روسیه را در در بین کشورهای جنوب جهانی افزایش داده و شهرت آن را به عنوان یک مرکز قدرت اقتصادی – به عبارت دیگر یک ابرقدرت تجاری و بازرگانی و نه یک تحریرکننده ژئوپلیتیک– تقویت کرده است. رئیس جمهور چین شی جین پینگ هنوز به تایوان حمله نکرده و ممکن است هرگز این کار را انجام ندهد اما یکن قدرت نظامی متمرکزتری نسبت به اروپا در اختیار دارد و با استفاده

نادر از آن، گسترده‌گی نظامی کمتری هم نسبت به روسیه و ایالات متحده دارد. با این حال چین نفوذ اقتصادی و حسن شهرت ناشی از عدم تجاوزگری خود را به قابلیت مدیریت موفق مشکلات جهانی تبدیل نکرده است، مثلاً یکن در ماه فوریه یک طرح صلح برای جنگ اوکراین پیشنهاد کر؛ اما این طرح جدی نبود، زیرا یکن علی‌رغم برخورداری از ظاهر یک میانجیگر، هیچ کاری مشخص برای پایان دادن به جنگ انجام نمی‌دهد و در واقع به طولانی شدن آن کمک کرده است. اندکی قبل از حمله روسیه، چین قول شراکت «بدون محدودیت» با روسیه را داد. یکن همچنین روابط دفاعی–صنعتی مهمی با مسکو دارد و در مجامع بین‌المللی از روسیه در برابر انتقادات وارده محافظت می‌کند. موضوع مغشوش چین در مورد جنگ اوکراین هم تنها سبب تقویت غیبت دیپلماتیک آن در اروپا شده است. چین با تمرکز بر سود اقتصادی و تحت فشار مشکلات اقتصادی داخلی، به یکی از مشتاق‌ترین اما کم‌توان‌ترین میانجیگر‌های جهان تبدیل شده است. این کشور با این فرض که یک واسطه بی طرف و قادر به تعامل با همه است، فعالیت‌های دیپلماتیک خود را در خاورمیانه به منصه ظهور رسانده است. یکن در ماه مارس با هماهویی قابل توجه، توافق صلح بین عربستان سعودی و ایران را اعلام کرد و تمایل خود را برای سامان دادن تریبی مشابه بین اسرائیل و فلسطینی را نیز اظهار داشت. باین حال تلاش‌های چین تا به امروز هیچ کمکی به ایجاد صلح و ثبات پایدار در منطقه نکرده است.

جنبه تاریک بی‌توجهی

خاورمیانه که مدت‌ها میدان مرکزی رقابت قدرت‌های بزرگ بوده، ممکن است اکنون منادی واقعیتی جدید باشد. جنگ داخلی در سوریه که در سال ۲۰۱۱ آغاز شد، نشانگر واقعیتی جدید بود. یک کشور به میدان‌های جنگی متعددی تقسیم شد که دشمنان بی‌شماری در آنها با یکدیگر رقابت می‌کردند: تورویست‌های داعش، ترکیه و کردها، اسرائیل و ایران؛ یک یکتادولت بی‌جانب و متخالفان دموکراتیک او و روسیه و ایالات متحده که نظامیان شان به طرز عجیبی در این منطقه در کنار یکدیگر فعال و با یکدیگر نه متحد بوده و نه بر سر جنگ بودند. اکنون این خطر وجود دارد که جنگ جدید اسرائیل با حماس به یک ویرانگری مشابه تبدیل شود و همسایگانی مانند لبنان و سوریه را نیز فراگیرد. برای دوره‌های گذشته رقابت قدرت‌های بزرگ نباید هیچ نوستالژی وجود داشته باشد. این دوره‌ها هرگز منظم نبوده‌اند؛ رقابت قدرت‌های بزرگ اروپا را به سمت افراط در امپریالیسم قرن نوزدهم سوق داد و آن را به جنگ جهانی اول کشاند؛ زمانی که یک آشفتگی محلی باعث رقابت قدرت‌های بزرگ شد. مهاجرت آدولف هیتلر برای دیدن آلمان به عنوان یک قدرت بزرگ به جنگ جهانی دوم منجر شد. در طول جنگ سرد نیز اتحاد جماهیر شوروی و ایالات متحده به قدری وحشیانه با یکدیگر رقابت کردند که به آستانه جنگ هسته‌ای رسیدند. اما ملغمه کنونی رقابت و بی‌توجهی، مشکل دیگری را ایجاد می‌کند؛ مشکلی که جهان آمادگی مقابله با آن را ندارد. تنش اکنون از دو منبع مجزا و اغلب متداخل سرچشمه می‌گیرد: برخورد جاه‌طلبی‌های قدرت‌های بزرگ در اروپا، خاورمیانه و آسیا و همچنین فلج شدن و انفعال قدرت‌های بزرگ خارج در خارج از این چند نقطه داغ؛ بنابراین بحران‌های فراوانی درحال ظهور هستند که در آنها قدرت‌های متوسط، قدرت‌های کوچک و حتی بازرگانان غیردولتی با هم برخورد می‌کنند و قدرت‌های بزرگ هم توان بازداشتن یا مهار آنها را نیز ندارند.

بی‌توجهی قدرت‌های بزرگ خطرات بلندمدت قابل‌توجهی را نیز به همراه دارد، زیرا سبب برانگیختگی تجدیدنظرطلبی و ریسک‌پذیری تهاجمی بازرگانان دیگر می‌شود. آذربایجان هیچ نسبتی با یک ابرقدرت ندارد و جمعیت آن تنها حدود ۱۰ میلیون نفر است. باین حال باکو ثروست در قره‌باغ کوهستانی با مصونیت دست به عمل بزند. حماس هم که اصلاً یک کشور نیست جرأت یافت تا به «کشوره‌ای با شراکای نظامی و بین‌المللی در سطح جهانی، ازجمله ایالات متحده حمله کند.

درحالی‌که تنش‌ها در خاورمیانه شدت می‌یابد، رقابت قدرت‌های بزرگ – در معنای کلاسیک آن – نمی‌تواند تنها نقطه کانونی و ابزار تحلیل جهان باشد. عصر حاضر، دوران تقویت نظم بین‌المللی یا دوران دیگری از رقابت قدرت‌های بزرگ نیست، بلکه هنگامه پراکندگی آشریک قدرت و عصر بی‌توجهی قدرت‌های بزرگ است.

توسعه امکانات ذخیره‌سازی و بازررسانی محصولات بر توسعه اینترنت اولویت دارد و باز از همین جهت به عنوان مثال، انحصار کارآفرینی روستایی به صنایع دستی و میراث فرهنگی و کارهای ویرتینی انحراف از مسیر اصلی روستاست. بنابراین اولی باید توجه داشت که روستایک واحد اجتماعی دارای نظامات فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی متناسب با خود است، بر خلاف بسیاری از روستاهایی که در کشورهای غربی، به نوعی کمپ‌های کارگران تولید می‌شوند و ثانیاً باید به‌گونه‌ای متناسب با کارویژه اساسی روستا برنامه‌ریزی کرد. امکانات لازم از جمله امکانات رفت و آمد و انتقال محصولات، ارتباطات و داد و ستدهای روستایی را تنظیم کرد که روستا فرهنگ شرافتمندانه و ماهیت اصیل تولیدکنندگی و بهره‌برداری درست از طبیعت خود را حفظ کند و ارتقا دهد.

در طرف مقابل باید توجه داشت که شهر نیز باید به عنوان یک هویت اجتماعی متمایز از روستا مورد مطالعه و برنامه‌ریزی قرار گیرد. به عنوان مثال، یکی از اصول اساسی مرتبط با محیط زندگی انسان و جوامع امکان و فراهم بودن فشرایط تعامل واقعی و غیرفانتزی با طبیعت هستند که هر یک در ساخت کلان اجتماعی نقش آفرینی‌ها و مزیای و نواقص مختص به خود را دارند و در تعامل و تبادل سازنده انسانی، فکری، فرهنگی، اقتصادی و… با یکدیگر جامعه و کشور را می‌سازند. سرفآز بحث آن است که در ساخت کلان اجتماعی، روستا و شهر را به عنوان دو هویت مستقل و دو محیط اجتماعی متمایز پذیریم و آنگاه به پیشرفت متناسب هر یک و البته به نحوه هم‌افزایی و تبادلات مجموع آنها بپردازیم. به غیر این صورت روستا چیزی بیش از یک شهر درجه دو کم امکانات نخواهد شد. حال آنکه در حقیقت، روستا به‌خودی‌خود یک هویت اصیل و درجه یک غیر از شهر و متفاوت با شهر است. کما اینکه شهرهای مختلف نیز بنا به شرایط انسانی و اجتماعسای خود یک‌تپ یکسان و بدون اقتضای نیستند. روستاها به واسطه نزدیکی بیشتر به طبیعت، به واسطه تماس بیشتر با طبیعت، به واسطه تکیه بیشتر به طبیعت در حقیقت واحدهای اجتماعی ماموریت محوری هستند که احیا، آبادانی و بهره‌برداری از طبیعت و عمل آوری ثروت‌های حاصل از طبیعت برای رف‌غ نیازهای فردی و اجتماعی کانون هست و تمرکز آنهاست. از این جهت به عنوان مثال برای روستاها توسعه صنایع روستایی،

فرهنگ یگان

روزگار

روزگار به معنی «*دولت*» است.

روزگار به معنی «*تغییر*» است. هرچه در زندگی آدمی تغییر و تحول داشته باشد، روزگار او را تغییر داده‌است.

پنجشنبه ۲۷ مهر ۱۴۰۲

شماره ۳۹۸۵

www.fdn.ir

FARHIKHTEGADAILY

روزگار

اغتشاش نقش شهر و روستا در حکمرانی توسعه

موتضی تیموریان پژوهشگر مرکز رشد دانشگاه امام صادق

روستا و شهر دو نوع سکونتگاه بشری هستند که براساس مجموعه‌ای از شرایط جغرافیایی و محیطی، منابع طبیعی، مناسبات اجتماعی و فرهنگی، مبادلات اقتصادی، نظام حکمرانی و سیاسی و… در گذر زمان شکل گرفته‌اند. براساس قانون تعاریف و ضوابط تقسیمات کشوری «روستا واحد مبدأ تقسیمات نیست، است که از لحاظ محیط‌زیستی (وضع طبیعی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی) همگن بوده که با حوزه و قلمرو معین ثبتی یا عرفی مستقل که حداقل تعداد ۲۰ خانوار یا صدد نفر اعم از متمرکز یا پراکنده در آنجا سکونت داشته باشند و اکثریت ساکنان دائمی آن به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم به یکی از فعالیت‌های کشاورزی، دامداری، باغداری به‌طور اعم و صنایع روستایی و صید و یا ترکیبی از این فعالیت‌ها اشتغال داشته باشند و به عنوان ده، آبادی، دهکده یا قریه نامیده می‌شده است.» و شهر محلی است با حدود قانونی که در محدوده جغرافیایی بخش واقع شده و از نظر یافت ساختار اشتغال و سایر عوامل دارای زیبایی‌های و ویژگی‌های خاص خود بوده به‌طوری‌که اکثریت ساکنان دائمی آن در مشاغل کسب، باجارت، صنعت، کشاورزی، خدمات و فعالیت‌های اداری اشتغال داشته و در زمینه خدمات شهری از خودکفایی نسبی برخوردار و کانون مبادلات اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و سیاسی حوزه جذب و نفوذ پیرامون خود بوده و حداقل دارای ده هزار نفر جمعیت باشد.» به این ترتیب کوچک‌ترین واحد تقسیمات کشوری یعنی دهستان متشکل از روستاها و مزایع و مکان‌های حول آن است و تقسیمات کشوری بالاتر یعنی بخش، شهرستان و استان محوریت شهری دارند. مهم‌ترین ملاک در این تقسیمات جمعیت است، هرچند ملاک‌های دیگری برای تبدیل یک روستا به شهر از منظر ادار ی، سیاسی و تقسیمات کشور مانند تبدیل به بخش شدن (حتی بدون نصاب جمعیتی) یا دارای شرایط ویژه بودن نیز وجود دارد.

در این نوع نگاه، آنچه به تمایز روستا و شهر و در حقیقت به تقسیمات کشوری معنا می‌بخشد نظام متمرکز حکمرانی و کشوری است. به عبارت دیگر در شرایطی که اقتصاد عمومی کشور وابسته به درآمد‌های حاصل از فروش نفت و… باشد و نظام